

سلاخ خانه شماره چند؟

گفتارهای سینما و ادبیات درباره بمب اتم

اما لزوم ساخت سلاح هسته‌ای امروز پس از تجربه جنگ دوازده روزه برای برخی موجه گشته‌است. در مقابل، برخی دیگر بر این عقیده‌اند که سلاح اتمی چه در مرحله ساخت و چه در به کارگیری اخلاقی نیست و ملاحظات شرع نیز بر این ایده صحه می‌گذارد. گروه سومی نیز وجود دارند که با تاکید بر مواضع ضد جنگ، شروع هر اقدامی را که به تنش منجر شود را باطل می‌دانند.

مرور آثار ادبی و سینمایی درباره بمب اتم به ما کمک می‌کند تا با خوانش موقعیت دراماتیک از وضعیت انسانی که در موضع انتخاب میان دستیابی به ابزار بازدارنده و تن دادن به قیود اخلاقی جنگی است، مسئله امروز را بهتر فهم کنیم. دیدن و خواندن این آثار برای ما روشن می‌کنند ادبیات متجاوز چگونه است و الفبای جنگ و مقاومت در چه قابی زیباتر است. آنها می‌گویند که قدرت‌ها همیشه بر مسند خود باقی نمی‌مانند حی اگر صاحب آن صدای رادیویی باشند و آتش‌ها همیشه خاموش نمی‌شوند حتی اگر هفتاد سال از افروختنش گذشته باشد.

ادبیات و سینما با تجربه‌نگاری مواجهه انسان با بمب سعی کرد از باب فلسفی به این سوال‌ها پاسخ دهد. برخی از آثار با پررنگ کردن رنج انسان پس از انفجار، به تبعات نفرت‌انگیز جنگ پرداختند. ملاحظات اخلاقی و تکیه بر روایت قربانیان در این آثار بیشتر به چشم می‌خورد. در این آثار، جنگ به هر نحوی مضموم و محکوم است حتی اگر به شکل مقاومت در میان واژگان جنگ باشد. برخی از فیلم‌ها و کتابها نقش قدرت را در رفتار سیری ناپذیر انسان در غلبه و نابودی علیه یکدیگر نقد کردند و با این‌که مسئله در طرح کلان سیاسی رسم کردند اما باز هم موضعی روشن در قبال متجاوز نساختند. در آثار کمتری می‌توان ردپای رویکرد انتقادی علیه ابرقدرت هسته‌ای و موضعی روشن در مسئله عدالت را جستجو کرد.

مسئله جنگ هسته‌ای امروز در ایران نیز برای ما تبدیل به موضوعی تازه شده. با این که قریب به بیست سال است از دستیابی صنعت هسته‌ای ایران به فناوری چرخه کامل غنی سازی اورانیوم می‌گذرد،

سرمقاله

آتشی که خاموش نشد!

بیش از هفت دهه از زمانی که انسان اندیشید با آتشی بزرگ می‌تواند به تمام آتش‌ها پایان دهد می‌گذرد. ترومن رییس جمهور وقت آمریکا بعد از بمباران شهر هیروشیما با افتخار از انفجار آن آتش سخن گفت و اشاره کرد: «آنها تاوان بسیار سنگینی پس دادند و البته کار ما هنوز تمام نشده» و در انتهای پیام رادیویی‌اش بعد از این‌که سینه‌اش را سپر کرد، گفت: «این یک بمب اتم بود!»

چیزی که آن‌ها از آن آتش بزرگ می‌خواستند به ظاهر محقق شد. جنگ جهانی خاتمه یافت. اما آیا می‌توان گفت که همه جنگ‌ها تمام شد؟ آیا می‌توان ادعا کرد تمام دنیا از دارنده آن آتش بزرگ هراس در دل نگه داشتند و دیگر صدایی بالاتر از آن پیام رادیویی شنیده نشد؟ و یک سوال مهم دیگر، آیا هنوز هم ابر قدرت شدن از مسیر داشتن آن آتش بزرگ می‌گذرد؟

علم بهتر است یا سیاست؟



فیلم‌زیست
مریم شونجی

خوانشی بر دوگانه‌های فیلم اپنهایمر

«پرومته آتش را از خدایان دزدید و به انسانها داد، به همین دلیل به یک سنگ زنجیر و تا ابد شکنجه شد»

این جمله که از متون روایت اسطوره‌های یونان است در ابتدای فیلم اپنهایمر اولین و مهم‌ترین ضربه را می‌زند. تلفیق تصویر و آتش و کپشن، روی صورت قهرمان فیلم تا حد زیادی رویکرد فیلمساز را در قبال این زندگینامه هویدا می‌کند. قرار است شاهد یک تراژدی از سرنوشت شخصیتی باشیم که خیرخواه بوده، اما با او به ناحق رفتار شد؟

اصطلاح «پرومته آمریکایی» شاید ظریف‌ترین و زیرکانه ترین لقبی بود که می‌توانستند به پدر بمب اتم اطلاق کنند. نولان با استفاده از این ترکیب و محور قرار دادن آن تا انتهای فیلم دوگانه‌های خود را می‌سازد و کشمکش‌های روایی را بر آن استوار می‌کند. دوگانه‌های خدمت-عقوبت، علم- سیاست، گذشته-آینده و از همه مهم‌تر دوگانه ساخت-استفاده از بمب، همه با ظرفیت روایی داستان پرومته بیان می‌شوند و در ادامه دوگانه غرب- شرق نیز از قبل آن زاینده و تفسیر می‌شود. همه این دوگانه ها در طول داستان قوت می‌گیرند و شخصیت‌های لازم را برای خود تعریف می‌کنند. اما نکته مهم‌تر آن‌که همه سویه‌های روایت در خدمت یک ابرروایت قرار می‌گیرند و آن مسئولیت‌زدایی از جنایت تاریخی است. نولان دوربین خود را ملازم شخصیت رابرت اپنهایمر می‌کند و از دریچه نگاه او به ماجرا می‌نگرد. از این نقطه‌نظر تمام مسائلی که در چارچوب علم برای دستیابی آمریکا به فناوری بمب اتم شناسانده می‌شود توجیه است. چراکه اپنهایمر به عنوان یک دانشمند هسته‌ای وظیفه خود را برای ساخت این سلاح انجام داده است و بنابر روایت فیلم، مسئولیتی در قبال آتش‌افروزی سیاستمداران نداشته. این مسئولیت زدایی در نیمه دوم فیلم بیشتر قوت می‌گیرد. پس از انجام موفق آزمایش بمب ترینیتی، شرایط رفته رفته برای رابرت سخت‌تر می‌شود. او تا روز بمباران هیروشیما از تصمیمات سیاسی مقامات آمریکایی بی‌خبر می‌ماند و پس از شنیدن خبر بمباران هم ناراحت و نگران می‌شود. در صحنه‌ای که اپنهایمر برای جمعی از مردم سخنرانی می‌کند، در فضایی فراواقعی تصویر مردم خود را در وضعیت بعد از انفجار هسته‌ای تصور می‌کند. گویی که افتخارهای پس از آزمایش موفق بمب، متزلزل شده و جای خود را به احساس لغزش در زمین ناآرامی می‌دهند که دیگر بعد از

در قلعه‌ای پس از پایان جهان

قلعهٔ مالویل و تقلاي بشر برای بقا



کتاب‌زیست
نادر سهرابی

قصه رمان قلعه مالویل از آن‌جا آغاز می‌شود که توما و امانوئل دوربین به دست بر فراز قلعه ایستاده‌اند و دارند با احوالی نذار و ملتهب و وحشت‌زده زمین‌های سوخته اطراف قلعه را نگاه می‌کنند. بمب اتم همه‌چیز را نابود کرده است. مردم همگی مرده‌اند و شخصیت‌های قصه، تنها به لطف حضور تصادفی در سرداب قلعه ای، زنده مانده‌اند. پرنده‌ها افتاده‌اند روی زمین و تا چشم کار می‌کند همه ساختمان‌ها سوخته‌اند. تمام افرادی که در قلعه بوده‌اند دیگر هیچ خانواده‌ای ندارند. در اینجا توکا به امانوئل پیشنهاد می‌دهد که از آن بالا خود را به پایین پرت کنند چراکه ادامه زندگی دیگر ممکن نیست. اما امانوئل می‌گوید نه. آن‌ها به سرداب بر می‌گردند و تلاش می‌کنند تمام امکاناتی که برای زنده ماندن در اختیارشان مانده احیا کنند و در قلعه زندگی بسازند. رمان بمب اتم را با ظرافت از بستر تاریخی‌سیاسی خود خارج می‌کند و می‌گوید ببینید چقدر بد است و تلاش برای زندگی چطور سرانجام می‌تواند در مقابل ویرانی‌های بمب اتم بایستد و انسان را نجات بدهد. اما آیا قدرت زندگی یک قدرت سیاسی است؟

جنگیدن، نه به معنای غصب و خشونت‌ورزی بلکه به معنای مبارزه کردن، نحوی از سیاست‌ورزی است. فرماندهان نظامی طرح و نقشه می‌ریزند، اما در بمب اتم طرح و نقشه‌ای نیست. همه‌چیز خاکستر می‌شود و همه‌کس می‌میرد. آری بمب اتم هم آن‌جا که توسط آمریکا در ژاپن استفاده شد و جنگ را متوقف کرد و هم آن‌جا که به‌عنوان یک دارایی تسلیحاتی بین قدرت‌های بزرگ، تعادل ایجاد می‌کند تا جنگ جهانی دیگری آدم‌ها را به خاک و خون نکشد، در مقابل جنگ است اما از راه متوقف کردن زندگی و سیاست. کشوری که قدرت‌ش را از این طریق به دست آورده باشد، دیگر چگونه می‌تواند طرحی برای مجاهدت انسان و ساختن یک گفتار تمدنی داشته باشد.

سیاست عین زندگی است. دقیقاً همان شیوه‌هایی که امانوئل، مسونیه، کالن، پسو و توما برای کنار آمدن با یکدیگر و ادامه دادن زندگی جمعی به کار می‌بندند. لابی کردن، گفتگو کردن، سنجش امکانات زیستی، جنگیدن، حذف کردن دیگری و غیره، همگی دقیقاً همان چیزهایی هستند که در ذهن امانوئل وقتی از خودکشی به خاطر فاجعه سرباز می‌زند، جدابیت‌های زندگی را می‌سازد و به کمال رسیدن انسان را به ما نوید می‌دهد. کشوری که بمب اتم را می‌زند بسیار مرده‌تر است از کشوری که با آن بمب به تلی از خاک تبدیل است، چراکه احتمالاً دیگر طرحی برای مبارزه و رشد در چننه ندارد. اما امانوئل و دوستانش در قلعه مالویل و نمونه معاصر و واقعی آن‌ها مردمان غزه، هنوز مبارزهای دارند. گاهی این مبارزه مثل آن‌چه حماس انجام داد، شکل جنگ می‌گیرد اما نباید فراموش کنیم که کماکان مبارزه است. این مبارزه با آب آوردن از کیلومترها دورتر و غذا پختن با حداقل‌های زیستی و جشن تولد گرفتن و سوادآموزی به کودکان، زیر خرابه‌ها و آوارها تفاوتی ندارد. همه‌اش همان مبارزه است. کسی که مبارزهای دارد، یعنی هنوز سخنی در سر و شوق و برنامه‌ای برای زندگی در سر دارد. قلعه مالویل اگرچه می‌خواهد مثل بسیاری رمان‌های ضد جنگ دیگر جنگ را داخل قدر مطلق مقابل زندگی بگذارد اما همان‌جا که مقدمه‌اش برای بستر سیاسی و تاریخی آن جنگ و آن بمب اتم را از قصه خود حذف می‌کند، دانسته یا ندانسته کار مهم‌تری می‌کند و آن اینکه قدرت حاصل از داشتن و استفاده کردن از بمب اتم رو به‌کل از موضوعیت می‌اندازد. امانوئل و دوستانش نمی‌پرسند که خب حالا که بمب اتم به کار رفته، چه کسی برنده یا بازنده شده است.

و واقعیت این است که همه می‌توانند این سؤال را از خود بپرسند: اینکه چنین قدرتی را می‌خواهند یا نه. اینکه اساساً در این جهان فقط می‌خواهند زنده بمانند یا می‌خواهند به نحوی زنده بمانند؛ به نحوی که خود تأسیس کرده‌اند. آیا این نحو برایشان ضروری و حیثیتی است؟ آیا می‌خوانند این نحو را پایه قدرت خود قرار دهند یا نه همین‌که زنده و برقرار باقی بمانند برایشان کافی است؟

جنایت هیروشیما هیچ‌گاه به سکون نخواهد رسید. این تصاویر در عین این‌که به ظاهر زیبا به نظر می‌رسند، اما در فرم، غیرواقعی و جعلی است و تنها دستمایه‌ای با رنگ و لعاب ضد جنگ است برای آنکه دامن قهرمان فیلم را از خون بی‌گناهان مبرا کند. این تلاش فیلمساز جایی به اوج می‌رسد که تمام مسئولیت را یک‌جا متوجه سیاستمداران وقت آمریکا می‌کند و توپ جنایت را محکم در زمین قدرت و سیاست می‌اندازد. اینجاست که دوگانه علم و سیاست هم‌زمان با دوگانه ساخت بمب و به کارگیری آن شکل می‌گیرد.

نولان با استفاده از رنگ سیاه‌وسفید در صحنه‌های روایی داستان از نظرگاه استراوس، رییس کمیسیون انرژی اتمی آمریکا، پشت صحنه سیاست را کثیف و غیرانسانی نمایش می‌دهد و با امتداد این روایت سعی می‌کند بی‌گناهی شخصیت اصلی خود را ضریب دهد. در جای دیگر از فیلم نیز اپنهایمر با همکار خود درباره ساخت بمب هیدروژنی به اختلاف می‌خورند، چالشی که سعی دارد چهره صلح‌طلب اپنهایمر را بیشتر به نمایش بگذارد و هیچ‌گاه به این سوال پاسخ نمی‌دهد که بر چه مبنایی بمب اتم توجیه می‌شود و بمب هیدروژنی نه.

همه این خطوط روایی تلاش می‌کنند اپنهایمر را تیم صلح طلبان جای دهد. آنهایی که میان ساخت سلاح و استفاده از آن فاصله‌گذاری می‌کردند و خواهان قدرت یافتن آمریکا با ابزارهای بازدارنده علمی بودند، اما این صلح‌خواهی در نهایت تصویر اپنهایمر را از یک دانشمند عملگرا و نابغه به یک ابژه دستاویز سیاست تقلیل می‌دهد. صحنه انتهایی فیلم کنار دریاچه و در گفتگو با انیشتین بر این موقعیت دلالت دارد که هر دو دانشمند منزوی و پوچ شده‌اند. این پایان‌بندی گرچه بر عاقبت پرومته داستان انطباق دارد، اما پایانی ضعیف برای قهرمان داستان است. پایانی که به بهای نشان دادن قهرمان در الگوی قربانی منفعل، از مخاطب طلب شفقت می‌کند.





جماعت کتاب‌خوان ایرانی احتمالاً اسم لوئیس مارشالکو را نشنیده‌اند؛ نویسنده‌ای مجارستانی که ۱۳ سال بعد از جنگ جهانی دوم کتابی نوشت و این‌نوشتن از نظر حکومت جهانی یهود عقوبت سنگینی داشت. کتاب توسط باشگاه مسیحیان به‌صورت مخفی چاپ شد. بعد از چاپ هم بایکوت شد. اما همان‌طور که چاپش در مجارستان و اروپا ممنوع و مخفی بود، وقتی ترجمه‌اش سال ۱۳۷۷ در ایران چاپ شد، تا ۱۴ سال بعد خبری از نسخه‌هایش در بازار نبود. الان هم اگر بخواهید نمی‌توانید پیدایش کنید.

مارشالکو می‌گوید تمام هرج‌ومرج و تقسیم‌بندی‌های آن‌روز دنیا خط‌کشی بین آلمان و تبدیلیش به شرقی و غربی یا کره شمالی و جنوبی و یا چین و هندوچین و تریست، تحت فرمان و خواسته یک اراده آهنین واحد قرار دارد که مطابق منافع رهبران یک‌قوم ۱۵ میلیون نفری است و می‌توان آن‌ها را پشت درهای محکم و حفاظت‌شده کاپیتالیسم جهان و یا دیوارهای ضخیم کرم‌لین پیدا کرد. با معرفی صریح این‌قوم یا گروه ۱۵ میلیونی که یهودیان نام دارند، مارشالکو می‌گوید اساتید آدمکش‌های داخل پلیس مخفی کمونیست‌ها و در عین حال در سازمان ملل متحد هم مشغول به محکوم‌کردن قاتلان ملت‌ها هستند.

حقایق زیادی در «فاتحین جهانی» هست که با به فراموشی سپرده یا کمرنگ شده‌اند؛ مثل این‌که نازی و نژادپرست واقعی، یهودیان هستند نه آلمانی‌های جنگ جهانی اول و دوم؛ یا این‌که آمریکا هم مثل باقی ممالک دنیا توسط یهودی‌ها تصرف شد و امروز نخ کنترل و هدایتش دست آن‌هاست. اما یکی از این‌حقایق مهم درباره بمب اتمی است که به‌ظاهر به جنگ جهانی دوم و حضور ژاپن در آن پایان داد؛ در حالی‌که در واقع، جنگ تمام شده بود و نیازی به استفاده از بمب برای پایان‌دادن به آن نبود.

بمباران اتمی دو شهر هیروشیما و ناگازاکی ژاپن توسط آمریکا و به‌طور دقیق‌تر توسط یهود بین‌الملل، اتفاقی شبیه بمباران‌های اشیاعی برلین در روزهای پایانی جنگ جهانی دوم بود. به‌واقع برلین طوری بمباران شد که ساختمان‌هایش با خاک یکسان شدند و شیوه بمباران هم بمباران اشیاعی یا فرشی نام گرفت چون بمب ها طوری سطح زمین را پر می‌کردند که جای خالی برای فرود بمب دیگری باقی نمی‌ماند و هرچه روی سطح بود، به‌قول معروف صاف می‌شد و دیگر فراز و فرودی نداشت. هری ترومن رئیس‌جمهور وقت آمریکا هم به‌سرعت با دروغی به این‌ترتیب که هیروشیما مرکزی نظامی بود و با بمباران اتمی‌اش، جلوی آسیب‌زدن به غیرنظامی‌ها گرفته شد، مساله را برای آمریکایی‌ها و افکار عمومی همیشه‌گوش‌درازشان ماست‌مالی کرد.

با برگشت به کتاب «فاتحین جهانی»، این‌کتاب فصلی با عنوان «یهودیان و بمب اتمی» که در آن درباره جنگ مخفی یهودیان شرق و غرب برای به‌دست‌آوردن بمب اتمی صحبت می‌شود. نویسنده مورد اشاره این‌تذکر را می‌دهد که مناسب‌ترین موقعیت برای فتح جهان، این بود که آن را به دو نیم‌کره تقسیم کنند که هر دو اسلحه اتمی داشته باشند و پیوسته یکدیگر را تهدید کنند. اما در جنگ سرد، هر دو قطب ظاهری نظام سرمایه‌داری و کمونیسم، در یک رقابت واقعی برای به‌دست‌آوردن بمب اتمی بودند. فرمول ساخت بمب اتمی از مراحل تحقیقات اولیه به دست جامعه یهودیان افتاده بود. ورود آلبرت انیشتین به آمریکا توسط رسانه‌ها، فرار از دست نازی‌های نژادپرست و ضدیهود عنوان شد. انیشتین اطلاعات کامل تئوری پروفسور اوتو هان را در اختیار داشت. یک تیم مرموز هم از چهره‌های تحت حمایت انیشتین تشکیل شد که همگی یهودی بودند و یک یهودی آلمانی به‌نام رابرت اپنهایمر هم کنارشان قرار گرفت. کارفرمایان این گروه، یک‌سود اساسی و کلان در ساخت بمب می‌دیدند و تکمیلش را هم یکی از ماموریت‌های قوم یهود می‌دانستند.

«انفجار اتمی یک دانش نوعاً یهودی است.» این جمله را در کتاب «فاتحین جهانی» می‌خوانیم و مارشالکو در ادامه آن می‌گوید وجود این ابزار فشار در دست قوم یهود، باعث می‌شد ملت‌هایی که مطیع خواسته های قوم یهود نبودند، به‌سادگی حذف شوند. از آن‌طرف، در حالی‌که در آمریکا، میزبان حلقه دانشمندان یهودی بود و محفل گرمشان را برای ساخت بمب اتم گرم‌تر می‌کرد، پروفسوری ایتالیایی به‌نام پونته کوروو که از قضا او هم یهودی بود، ریاست تحقیقات اتمی شوروی را به عهده گرفته و دانشمندان ربوده‌شده آلمانی زیر دستش مشغول بودند. سلیمان آبراهاموویچ ریباخ یهودی کمیسر عالی اتمی پلیس مخفی شوروی، هم بر کارشان نظارت می‌کرد.

در زمینه تولید بمب اتمی در آمریکا، نمایندگان کوهن لوئب (بانکداران بین‌المللی) مهم‌ترین نقش را بازی کردند؛ یعنی همان سرمایه‌داران بزرگ غربی که هزینه انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ روسیه را تأمین کرده بودند و ارتباط نیرومندی با تروتسکی داشتند. آن‌ها زحمت پنهان‌کردن احساسات خود را نسبت به جامعه یهود شرقی بر خود هموار نمی‌کردند. انیشتین هم هرگز انکار نکرد یک دموکرات شیفته شوروی است. جان رنکین از اعضای کنگره آمریکا رسماً انیشتین را به داشتن رابطه با بلشویک‌ها متهم می‌کرد. پس نباید از شهادت جورج ریسی جوردن افسر ارشد بلندپایه نیروی هوایی آمریکا، متعجب شد که گفت از همان حدود سال ۱۹۴۳ میلادی به بعد، دست‌های مرموزی مواد خام، تجهیزات و اسرار مربوط به تولید بمب اتمی را در اختیار روسیه شوروی گذاشتند و این کار را پیوسته ادامه دادند. در جریان تحقیقات مربوط به جاسوسی رادار و بمب اتمی، یعنی در بحرانی‌ترین ساعات جنگ جهانی دوم که با جاسوسی اتمی مرتبط بود، ۲۶ پرونده از ۵۷ پرونده کاملاً سری مربوط به شرکت آمریکایی سیگنال مانموت که ناپدید شده بودند، در آلمان شرقی پیدا شدند. تمام دانشمندانی هم که در جریان این تحقیقات، مظنون شدند، به قول لوئیس مارشالکو به نژاد فاتحین جهانی تعلق داشتند.

مارشالکو در مباحث مربوط به رسیدن آمریکا به بمب اتمی که بر فراز دوشهر ژاپنی منفجر شد، یک‌اسم مهم می‌برد؛ اسم یک‌یهودی. او می‌گوید پشت این جریان، برنارد باروخ رئیس‌جمهور غیررسمی آمریکا ایستاده است. باروخ کنترل ۳۵۱ شاخه از مهم‌ترین شاخه‌های صنعت آمریکا و همچنین دوسوم کل مواد خام مصرفی جهان را در دست داشت و هرچه در توان داشت تا اختیار بمب اتمی را از دست رئیس‌جمهور آمریکا و ارتش این کشور خارج کند. او با ابراز احساس فراوان اعلام می‌کرد بمب اتمی به‌عنوان سرمایه قومی و ملی، وسیله‌ای است که باید به‌واسطه آن قدرت فراملیتی قوم یهود را در سرتاسر عالم برقرار کرد. کنگره آمریکا تحت فشار باروخ با تصویب لایحه‌ای، کنترل بمب اتم و راز تولید آن را از دست رئیس‌جمهوری و ارتش خارج کرد و به‌دست تشکیلاتی به نام کمبسیون انرژی اتمی آمریکا سپرد. وقتی همه‌چیز به‌دقت برنامه‌ریزی و آماده شده بود، اعضای کمبسیون انرژی اتمی آمریکا منصوب شدند که از بین ۵ نفر عضو اولیه، ۳ یا ۴ نفر یهودی بودند!

داستان شهری که زیر بمب‌ها مدفون شد.

«**سلاخ‌خانه شماره پنج**» روایتی است که مرز میان واقعیت و خیال را در هم می‌شکنند و جنگ را نه از دید قهرمانان، بلکه از منظر قربانیانش می‌نگرد. داستان، در جهانی آشفته و پر از پوچی، سرگذشت بیلی پیلگریم را دنبال می‌کند؛ سربازی آمریکایی که در جنگ جهانی دوم اسیر آلمانی‌ها می‌شود و پس از بمباران ویرانگر درسدن، در زمان و مکان سرگردان می‌گردد. روایت گسسته، طنز تلخ و ساختار ضدروایی اثر، چهره‌ای تازه از ادبیات ضدجنگ ارائه می‌دهد؛ جایی که مرگ، سرنوشت و انسانیت در هم تنیده‌اند. کتاب با نگاهی فلسفی و گاه طنزآلود، پرسشی بنیادین را مطرح می‌کند: آیا انسان در جهانی پر از تکرار و خشونت، اختیار دارد؟ «سلاخ‌خانه شماره پنج» نه صرفاً داستانی درباره جنگ، بلکه تاملی درباره ماهیت زندگی، حافظه و جنون بشری است؛ اثری که هنوز پس از دهه‌ها، به‌طرزی دردناک و صادقانه از واقعیتی سخن می‌گوید که هرگز کهنه نمی‌شود.

فیلم

سودای پوچ، کابوس بزرگ!

«**دکتر استرنج‌لاو**» طنزی سیاه و درخشان است که جهان جنگ سرد را به صحنه‌ای از جنون، ترس و بلاهت سیاسی بدل می‌کند. فیلم با موقعیتی کابوس‌وار آغاز می‌شود؛ یک ژنرال آمریکایی به‌طور خودسرانه فرمان حمله هسته‌ای به شوروی را صادر می‌کند و جهان در آستانه نابودی قرار می‌گیرد. در ادامه، اتاق‌های تصمیم‌گیری قدرت به عرصه نمایش پوچی منطق نظامی و سیاسی تبدیل می‌شوند، جایی که انسان‌ها در برابر ماشین‌ی که خود ساخته‌اند، ناتوان و درمانده جلوه می‌کنند. ترکیب طنزگزننده، دیالوگ های هوشمندانه و کاریکاتورشدن چهره‌های قدرت، تصویری هولناک اما خنده‌دار از واقعیت می‌سازد؛ واقعیتی که جفاصله‌ای اندک با فاجعه دارد. «دکتر استرنج‌لاو» نه تنها نقدی تیز بر مسابقه تسلیحاتی و سیاست‌مداران دوران جنگ سرد است، بلکه هشدار جاودانه‌ای درباره خطر خودویرانگری بشر در عصر تکنولوژی و ایدئولوژی است؛ فیلمی که خنده را به کابوس بدل می‌کند.

کتاب

علمی که بشر را نابود می‌کند!

«**گهواره گربه**» تصویری هجوآمیز، سیاه و هوشمندانه از جهان مدرن است؛ روایتی که علم، مذهب و سیاست را در هم می‌آمیزد تا پوچی نظام‌های فکری انسان معاصر را آشکار کند. داستان با جست‌وجوی نویسنده‌ای برای نوشتن درباره یکی از سازندگان بمب اتم آغاز می‌شود، اما مسیر روایت به سرزمینی خیالی و دورافتاده می‌رسد؛ جایی که علمی خطرناک به نام «یخ-نه» می‌تواند در یک لحظه حیات روی زمین را نابود کند. طنز گزننده، ساختار چندلایه و گفت‌وگوهای فلسفی اثر، نگاهی تند و تیز به غرور علمی بشر دارد که خود را خالق می‌پندارد، اما در نهایت به نابودی خویش نزدیک‌تر می‌شود. «گهواره گربه» با زبان ساده اما اندیشه‌ای عمیق، مرز میان ایمان و علم را به چالش می‌کشد و جهانی را به تصویر می‌کشد که در آن نبوغ و بلاهت از یک سرچشمه می‌جوشند؛ روایتی هولناک و در عین حال خنده‌دار از بشر و بی‌مسئولیتی ابدی‌اش در برابر دانایی.

فیلم

عشق، امید، بقا... مرگ!

«**مدفن کرم‌های شب‌تاب**» روایتی دلخراش، شاعرانه و عمیق از ویرانی جنگ و معصومیت ازدست‌رفته است. داستان، سرگذشت دو کودک ژاپنی را دنبال می‌کند که پس از بمباران و فروپاشی زندگی‌شان، در جهانی بی‌رحم و گرسنه، برای بقا تلاش می‌کنند. در پس‌زمینه ویرانی و خاکستر، رابطه‌ی میان خواهر و برادر همچون نوری کوچک در تاریکی می‌درخشد؛ نمادی از عشق، امید و ناتوانی انسان در برابر بی‌عدالتی. فیلم با ترکیبی از واقع‌گرایی تلخ و زیبایی بصری شاعرانه، تصویری فراموش نشدنی از قربانیان بی‌نام جنگ خلق می‌کند. هر تصویر، یادآور شکنندگی کودکی و سادگی از دست‌رفته است؛ تجربه‌ای که هم اشک می‌آورد و هم وجدان تماشاگر را به لرزه می‌اندازد. «مدفن کرم‌های شب‌تاب» نه صرفاً یک انیمیشن ضدجنگ، بلکه مرثیه ای انسانی برای همه‌ی کودکانی است که صدایشان در هیاهوی تاریخ گم شد؛ فیلمی که پس از پایان، سکوتی طولانی بر دل می‌نشانند.

کتاب

فاجعه در چرنوبیل

«**رمزمه‌های چرنوبیل**» گزارشی تکان‌دهنده و انسانی از فاجعه‌ای است که فراتر از یک حادثه صنعتی، به زلزله‌ای در جان و وجدان بشر بدل شد. این کتاب، روایت رسمی یا فنی از انفجار نیروگاه هسته‌ای چرنوبیل نیست، بلکه بازتاب صداهای خاموش مردمی است که در دل فاجعه زیستند و از میان خاکستر و پرتو، خاطره ساختند. زنان، سربازان، پزشکان، مادران و آتش‌نشانان هر یک با صدایی لرزان و صادق، از رنج، عشق و مرگ سخن می‌گویند. ساختار چندصدایی اثر، چهره‌ای تازه از مستندنگاری ادبی ارائه می‌دهد؛ روایتی که در مرز میان تاریخ و ادبیات حرکت می‌کند و به حقیقتی فراتر از گزارش خشک وقایع می‌رسد. «رمزمه‌های چرنوبیل» آینه‌ای است در برابر قرن بیستم؛ هشداری از غرور تکنولوژیک بشر و یادآوری این واقعیت تلخ که پیشرفت، بی‌اخلاقی را توجیه نمی‌کند. کتابی که نه فقط خواننده، بلکه تجربه می‌شود و تا مدت‌ها در ذهن باقی می‌ماند.

دوزیست نامۀ		
		
مدیرمسئول:مریم شوندی		
سردبیر: زینب فروزنده		
مدیر هنری: رضا پیران		
تحریریه: صادق وفایی، نادر سهرابی، محمد علی یزدانپار، آریا باقری		
www.dozistgah.ir		
با حمایت کانون اندیشه جوان		
آدرس: خیابان وصال شیرازی،کوچه فرهنگی، پلاک ۱۹		
سال‌اول		
شمارۀ اول		
آبان ۱۴۰۴		

دوست‌های چرنوبیل

